



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

جلسه: ۱۰

تاریخ: ۹۹/۰۸/۰۶

موضوع: بررسی حکم قرض ربوی بین اشخاص حقوقی

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

خلاصه جلسه قبل:

وجه چهارم از وجوه فروش استقراضی عبارت بود از تفصیل بین شخصیت حقوقی مثل شرکت ها و مؤسسات حقوقی و بین شخصیت حقیقی، به این صورت که گفته شود که قرض ربوی بین اشخاص حقیقی اشکال دارد و لذا فروش استقراضی بین اشخاص حقیقی حرام می باشد ولی حکم مسئله در مورد اشخاص حقوقی ولو نسبت به بعضی از انواع و اقسام آن، این گونه نیست. این مبحث، داری صور مختلفی بود، که حکم صورت اول بیان شد و در فرض اول از صورت دوم بودیم:

✓ صورت اول: قرض دهنده و قرض گیرنده شخص حقیقی باشند:

❖ اطلاق ادله شامل این صورت می شود و مسلماً حرام می باشد.

✓ صورت دوم: قرض دهنده و قرض گیرنده شخصیت حقوقی باشند.

• **فرض اول: هر دو شخصیت حقوقی، در قالب غیر شرکت سهامی باشند مثل دولت، حوزه علمیه و ...**

❖ اطلاق ادله در مورد حکم این فرض بررسی شد و به این نتیجه رسیدیم که:

اولاً: خطابات، مربوط به اشخاص حقیقی است.

ثانیاً: معمولاً خطابات، خطابات تکلیفی می باشند که حکم تکلیفی مسئله را مشخص نموده اند و به

دلالت التزامی حکم وضعی مسئله مشخص می شود.

نتیجه بررسی اطلاق آیات قرآن: این آیات خطاب به اشخاص حقیقی است و همچنین حکم تکلیفی را بیان می کنند و لذا شامل اشخاص حقوقی نمی شوند.

روایات مطلقی که در مورد حرمت ربا وارد شده است، نیز در صدد بیان حکم تکلیفی می باشند زیرا که عذاب و امثال این موارد که مرتبط با احکام تکلیفی است، در این روایات بیان شده است، مثل روایت:

مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَرَهُمْ رِبَاً أَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ زَنِيَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ.^۱

واضح است که شخصیت حقوقی عذاب و یا حکم زنا ندارد، که اشد از زنا در حق او معنا داشته باشد.

پس اکثر ادله - بلکه تمام ادله - با اطلاقشان نمی توانند، شامل شخصیت حقوقی بشوند و لذا با تمسک به اطلاقات حرمت ربا، نمی توان حکم به حرمت ربای صادر از شخصیت حقوقی نمود و بالتبع وقتی که حکم تکلیفی حرمت ربا، شامل اشخاص حقوقی نگردد، حکم وضعی (فساد عقد یا شرط) که لازمه آن حکم تکلیفی بود، نیز شامل شخصیت حقوقی نمی شود.

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۱۱۷.

جهت دوم بحث: الغای خصوصیت از ادله حرمت قرض ربوی

هر چند ادله حرمت ربا، فی نفسه ظهور اطلاقی، نسبت به شخصیت حقوقی ندارد ولی از موضوع مطرح در ادله حرمت ربا، الغای خصوصیت کنیم و بگوییم که:

همان طور که در شخصیت حقیقی، ربا حرام است و بالتبع باطل است، عرف از این جهت فرقی بین شخصیت حقیقی و حقوقی نمی‌گذارد یعنی همان طور که ربای بین اشخاص حقیقی باطل است و قرض دهنده، مالک زیاده نمی‌شود، در شخصیت حقوقی نیز، انتقال ملکیت نسبت به زیاده مشروط، رخ نمی‌دهد، زیرا که شخص حقیقی در این حکم، خصوصیتی ندارد و تشخیص عرف این است که طرفین قرض ربوی، چه شخص حقیقی باشند یا حقوقی، فرقی ندارد، در هر صورت انتقال ملکیت نسبت به مال زائد، حاصل نمی‌شود.

پس بر این اساس، قرض ربوی بین اشخاص حقوقی نیز باطل است.

اشکال به الغای خصوصیت

صرف ادعای عدم خصوصیت برای اثبات این دلیل، کافی نیست زیرا که این بحث، همانند دلیل «رجل شک بین الثلاث و الاربع» نمی‌باشد که عرف به راحتی، از «رجل» الغای خصوصیت می‌کند و امثال این موارد که در محاورات عرفی مطرح است.

ولذا نیاز به احراز دارد که عرف در این ادله برای شخص حقیقی، خصوصیتی نمی‌بیند.

و برای ما این ادعا، احراز نمی‌شود و جای تأمل دارد، زیرا که حکمی که در این ادله بیان شده است، حکم تکلیفی است که مربوط به اشخاص حقیقی است و تعلق آن به شخص حقوقی معقول نیست، ولذا احتمال خصوصیت موضوع مذکور در ادله را می‌دهیم.

جهت سوم بحث: تنقیح مناط از ادله حرمت قرض ربوی

دو جهت قبلی (اطلاق - الغای خصوصیت) مربوط به مقام اثبات بودند یعنی بحث در مورد ظاهر ادله و فهم عرف و محاورات عرفی بود ولی جهت سوم مربوط به مقام ثبوت است یعنی ملاکات و مناطاتی که شارع مقدس به دلیل آن، ربا را حرام نموده است، این ملاکات علاوه بر این که در بین اشخاص حقیقی وجود دارد، در بین اشخاص حقوقی نیز جاری است.

یعنی همان طور که ربای بین اشخاص حقیقی، سبب کساد بازار و از بین رفتن صنایع معروف می‌گردد و اکل مال به باطل یعنی تملک مال بدون سبب صحیح شرعی، می‌باشد، در ربای بین اشخاص حقوقی نیز همین مفسد وجود دارند و در این مناطات، هیچ فرقی بین شخص حقوقی و بین شخص حقیقی وجود ندارد.

ولذا می‌گوییم که ربای بین اشخاص حقیقی از آن جایی که ظلم است و موجب فساد اموال و مفسد متعددی می‌شود، حرام شده است و همین مفسد در ربای بین اشخاص حقوقی نیز وجود دارند، زیرا اگر ربای بین اشخاص حقیقی حرام باشند ولی ربای بین اشخاص حقوقی اشکالی نداشته باشد، حرام برای مردم نیز باز می‌شود و لذا برای جلوگیری از آن مفسد باید ربای بین اشخاص حقوقی نیز حرام شده باشد.

اشکال به تنقیح مناط

اگرچه این دلیل در مورد شخصیت حقوقی سهامی، می‌تواند جاری شود زیرا که در صورتی که ربای بین اشخاص حقوقی سهامی، اشکال نداشته باشد، مردم (اشخاص حقیقی) از طریق شخصیت حقوقی، سهام دار می‌شوند و از آن طریق قرض ربوی می‌دهند و بالتبع همان مفسد است که شارع برای جلوگیری از آن‌ها، ربا را حرام کرده بود، دامن گیر مردم و اجتماع می‌شود.

ولی باید توجه داشت که محل بحث در مورد «شخصیت حقوقی غیرسهامی» می‌باشد یعنی شخصیت حقوقی‌ای که تمام سودهایی که به دست می‌آورد، تحت ملکیت خودش قرار می‌گیرد و چیزی را به مردم نمی‌دهد.

در این فرض اگر یک شخصیت حقوقی غیرسهامی، به شخصیت حقوقی غیرسهامی دیگری قرض ربوی بدهد، ظلم به کسی نشده است،

زیرا که ظلم به شخص حقوقی غیرسهامی، معنا ندارد و اگر هم گفته شود که این امر سبب ترویج ربا می‌شود، گفته می‌شود که از آن-جایی که سود حاصل از این ربا، به مردم نمی‌رسد، پس جواز این فرض از ربا، سبب رواج ربا بین مردم نمی‌شود.

نتیجه بررسی سه جهت مطرح در ادله حرمت ربا:

ولذا نمی‌توانیم ادعا کنیم که مناطات حرمت ربا بین اشخاص حقیقی، در ربای بین اشخاص حقوقی غیرسهامی، موجود است و لذا به واسطه ادله حرمت ربا نمی‌توان حکم به حرمت ربای بین اشخاص حقوقی غیرسهامی نمود.

جهت چهارم بحث: تمسک به سیره متشرعه

سیره متشرعه در مورد حرمت ربا، به صورت کلی و فراگیر می‌باشد و در بین متشرعه فرقی بین این که ربا گیرنده، شخص حقیقی باشد یا دولت باشد، وجود ندارد و در هر صورت گرفتن ربا را، حرام می‌دانند.

یعنی در سیره و ارتکاز متشرعه هیچ فرقی بین ربا بین اشخاص حقیقی و اشخاص حقوقی وجود ندارد و در هر صورت ربا را حرام و باطل می‌دانند.

ولذا با توجه به این که این سیره نسل به نسل در بین متشرعه وجود داشته است، مشخص می‌شود که این سیره از زمان معاصر با معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است و لذا حجت می‌باشد.

اشکال تمسک به سیره متشرعه

اگر اثبات شود چنین سیره‌ای متصل به زمان معصومین (علیهم السلام) وجود داشته است، مدعا اثبات می‌شود ولی اثبات این امر با مدعی آن است زیرا که:

اولاً: وجود اصل این سیره برای ما ثابت نیست، یعنی در بین عرف متشرعه، آیا توجه به حقیقت شخصیت حقوقی می‌شود یا این که چون گمان کرده‌اند که شخصیت حقوقی نیز همان افراد و متولیان آن هستند، حکم به حرمت ربا از طرف او نموده‌اند و لذا هر چند متشرعه بین شخص حقیقی و حقوقی، فرق نمی‌گذارد ولی این کاشف از عدم فرق این دو نیست، بلکه چون تصور اشتباهی در مورد شخصیت حقوقی دارند، بین حکم ربا در این دو فرض، تفاوت قائل نمی‌شوند.

ثانیاً: مدعی قائل شده است که سیره متشرعه، چنین است ولی محل کلام است که همه متشرعین فرقی بین اشخاص حقیقی و حقوقی از جهت حرمت ربا، قائل نباشند به گونه‌ای که این امر سیره شده باشد. (و باید توجه داشت که برای سیره متشرعه بودن یک امر، نمی‌توان به فتوای فقهاء اکتفاء نمود، زیرا چه بسا در مورد موضوعی همه فقهاء فتوای مشترکی داشته باشند ولی سیره متشرعه فلان امر نباشد).

ثالثاً: احتمال این وجود دارد که سیره متشرعه موجوده - به فرض وجود - ناشی از فتوای فقهاء بر حرمت ربا توسط اشخاص حقوقی باشد و لذا نمی‌توان احراز کرد که این سیره متصل به زمان معصومین (علیهم السلام) می‌باشد و تعبدی است و لذا با وجود این احتمال، سیره متشرعه حجت نخواهد بود.

در نتیجه قدر متیقن از سیره متشرعه، حرمت ربا بین اشخاص حقیقی است، زیرا که اصل تفهیم و شناساندن ماهیت شخصیت حقوقی به مردم، دشوار است فضلاً از این که ادعا شود که نسل در نسل سیره متشرعه این بوده است که ربای بین اشخاص حقوقی که دو طرف شخصیت حقوقی باشند (مثل ربا بین دو دولت)، نیز حرام است!

جهت پنجم بحث: تمسک به اصول عملیه

بعد از بررسی ادله و مناقشه در تمامی آن‌ها، نوبت به اجرای اصول عملیه می‌رسد که به واسطه آن‌ها، وظیفه را در این مسئله مشخص کنیم:

از آن جایی که بحث ما در مورد حکم وضعی (بطلان و صحت عقد و ملکیت) می‌باشد، بر اساس مبنای کسانی که قائل هستند که دلایل براءت مثل «رفع ما لا یعلمون» «الناس فی سعة ما لا یعلمون» «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام» شامل احکام وضعی نیز می‌شود، بحث در این مسئله مطرح می‌شود:

✓ اگر مقصود از «یعلمون، تعلم و...» معنای حقیقی آن باشد، تنها شامل اشخاص حقیقی می‌شود، زیرا که نمی‌شود به اشخاص حقوقی، نسبت علم و جهل بدهیم ولذا این دلیل شامل اشخاص حقوقی نمی‌شود که به واسطه‌ی آن بخواهیم حکم وضعی در مورد قرض ربوی شخص حقوقی را مشخص کنیم، پس بر این اساس خطاب اصول عملیه متوجه اشخاص حقیقی است ولذا شامل اشخاص حقوقی نمی‌شود بالتبع اصول عملیه نیز در مقام جاری نمی‌شود.

✓ بر اساس مبنایی که ادعا می‌کند که فقیه جانشین افراد است ولذا همین که فقیه در مسئله شک داشته باشد، کافی است و نیاز نیست که خود طرفین قرارداد (که در بحث ما اشخاص حقوقی هستند) شک کنند، بلکه همین که فقیه در مورد مشروعیت و جواز قرض ربوی اشخاص حقوقی، شک داشته باشد، کافی است و فقیه می‌تواند حکم وضعی شخصیت حقوقی را بر اساس اصول عملیه به دست بیاورد، البته حکم ظاهری‌ای که فقیه با استناد به ادله براءت، به دست می‌آورد، عدم بطلان است (زیرا با دلیل براءت نمی‌توان حکم به صحت نمود).

• ولی اگر کسی قائل باشد که استصحاب در شبهات حکمیه جاری می‌باشد، این براءت محکوم ادله استصحاب می‌شود و تقریب آن چنین می‌شود که:

شخصیت حقوقی قبل از این عقد، مالک این مقدار زیاده نبوده است، بعد از این که قرض به شرط زیاده داد، شک می‌کنیم که مالک مقدار زیاده شده است یا نه؟ استصحاب دلالت بر عدم ملکیت می‌کند. همچنین شخصیت حقوقی قرض گیرنده، قبل از قرض، مالک مقدار زیاده بوده است، بعد از قرض شک می‌کنیم که آن مقدار زیاده از ملکیت او خارج شده است یا نه؟ استصحاب بقاء ملکیت دلالت بر عدم خروج از ملکیت او می‌کند.

در نتیجه بر اساس استصحاب در شبهات حکمیه، قرض به شرط زیاده در این فرض، باطل می‌باشد (و بر اساس اختلاف مبنایی که وجود دارد باید گفت که اصل عقد قرض باطل است یا این که فقط شرط در ضمن آن باطل می‌باشد) و در هر صورت فروش استقراضی اشکال پیدا می‌کند.

فرض دوم از صورت دوم: هر دو طرف شرکت سهامی می‌باشند

مثل این که دو شرکت سهامی به یکدیگر، قرض ربوی بدهند، به طور مثال: ایران خودرو ۱۰۰۰۰ سهم از پالایشگاه ستاره خلیج فارس را مالک است، حال اگر ایران خودرو این ۱۰۰۰۰ سهم را به سایپا قرض ربوی بدهد تا فروش استقراضی انجام دهند.

البته ما در این جا به صورت کلی بحث می‌کنیم که «آیا قرض ربوی بین دو شرکت سهامی، مجاز است یا نه؟» حال چه سهام قرض بدهند یا کالا یا پول، فرقی در بحث ما ندارد.

بعد از بحث از فروش استقراضی به تفصیل وارد بحث از ماهیت سهام و شرکت‌های سهامی خواهیم شد ولی در حال حاضر برای این که این بحث به نتیجه برسد، می‌گوییم که، دو مبنا در مقام داریم:

مبنای اول: شرکت، موجود اعتباری‌ای است که خودش مالک اموال خودش می‌باشد و سهامداران، هیچ‌گونه مالکیتی نسبت به اموال شرکت ندارند و لذا پولی که سهامداران، پرداخت کرده‌اند، جزء اموال شرکت شده است بلکه در مقابل آن پولی که پرداخت کرده‌اند، از شرکت سهام خریده‌اند و لذا سهامداران، سهیم و شریک در اموال شرکت نیستند؛ بر اساس این مبنا، سهام که امری اعتباری و دارای ارزش است، خرید و فروش می‌شود یا قرض داده می‌شود و شرکت مالک اموال خودش می‌باشند و سهامداران هیچ حقی در اموال شرکت ندارند، بلکه یک امر اعتباری به نام سهام را از شرکت خریداری نموده‌اند.

پس بر اساس این مبنا در مثال ما شرکت سهامی قرض دهنده (ایران خودرو) مالک سهامی شده است که از پالایشگاه خریداری شده است، پس شخصیت حقوقی مالک اموالی است و آن اموال را قرض داده است، پس مباحث شرکت سهامی، نیز همانند شرکت غیرسهامی می‌شود زیرا که هر دو مالک سهام و اموال‌شان بودند و آن‌ها را قرض ربوی می‌دادند و سهام‌داران قرض دهنده و قرض گیرنده نیستند فلذا حکم وضعی فرض دوم، همانند حکم فرض اول خواهد بود. (یعنی با عدم پذیرش ادله، باید سراغ اصول عملیه برویم که در این صورت اگر قائل به جریان استصحاب در شبهات حکمیه بشویم، حکم به بطلان قرض ربوی می‌شویم و در غیر این صورت با جریان برائت حکم به عدم بطلان قرض ربوی می‌کنیم).

مبنای دوم: شرکت سهامی به این معنا است که هر کدام از سهامداران، به نسبت مقدار پولی که داده است، در اموال شرکت سهیم است و لذا شخصی که مالک ۱۰ درصد از سهام‌های شرکت است، مالک ۱۰ درصد از اموال شرکت می‌باشد، پس سهامداران در اموال شرکت، سهیم و شریک واقعی می‌باشند و لذا همان شراکت فقهی است، در این مبنا شرکت صرفاً یک عنوان می‌باشد و مالکین اموال، همان سهامداران می‌باشند و ملکیت سهامداران به صورت مشاع می‌باشد، در صورت وقتی که - مثلاً - شرکت ایران خودرو قرض می‌دهد در واقع به این معنا است که تمامی سهامداران، قرض دهنده هستند و افراد به صورت مشاع، قرض می‌دهند یعنی مدیر عامل شرکت که به عنوان نماینده سهامداران در آن‌جا نصب شده است، مال سهامداران را به صورت مشاع، قرض می‌دهد و شرکت دیگری که قرض می‌گیرد نیز همانند همین شرکت، وقتی مدیر عامل، قرض را قبول می‌کند یعنی تک‌تک سهامداران قرض گیرنده هستند، پس هر دو طرف قرض گیرنده و قرض دهنده شخص حقیقی هستند و حکم آن همانند صورت اول می‌باشد که قرض ربوی صادر شده از این مکلفین حرام و باطل خواهد بود و به سهولت مشمول خطابات نهی از ربا می‌شوند زیرا که در این فرض و بنا بر این مبنا، شرکت صرفاً یک عنوان است و مالک و همه‌کاره، سهامداران هستند.

فرض سوم از صورت دوم: قرض دهنده شرکت سهامی و قرض گیرنده شخصیت حقوقی غیرسهامی می‌باشد

مثال: ایران خودرو به دولت قرض ربوی بدهد، که در این فرض رباخوار شخصیت حقوقی سهامی است و ربا دهنده شخصیت حقوقی غیرسهامی است.

در این‌جا نیز دو مبنای فرض قبلی دخالت تام دارند و لذا باید گفت:

✓ طبق مبنای اول که خود شرکت سهامی مالک اموالش می‌باشد:

همان مباحث شخصیت حقوقی در این‌جا مطرح می‌شود و با این‌که یکی از طرفین سهامی و دیگری غیرسهامی است ولی با این حال هر دو شخصیت حقوقی هستند و لذا مکلف نمی‌باشد و لذا مشمول خطابات نهی از ربا نمی‌شود زیرا که در خطابات حکم تکلیفی بیان شده است که متعلق به ذوی العقول می‌باشد.

و در مورد حکم وضعی قرض ربوی بین آن‌ها، همان حکم فرض اول از صورت دوم را دارند.

❖ در مورد توضیح این‌که تکلیف به شخصیت حقوقی تعلق نمی‌گیرد، دو بیان می‌توان داشت:

۱. در مواردی که شخصیت حقوقی تکلیف می‌شود، نسبت به قوانینی می‌باشد که مجازات آن پلمپ

کردن و جریمه مالی و امثال این موارد است (که از آن تعبیر به تکالیف قانونیه می‌شود، که در

واقع تکلیف شخصیت حقوقی نمی‌باشد) ولی تکلیف کردن به قوانینی که مجازات آن زندان و

شلاق و... باشد، معقول نیست و لذا تکلیفی که عقاب اخروی در پی خواهد داشت، متوجه شخصیت حقوقی نمی‌شود و همچنین باید توجه داشت که تکلیف کردن و امر و نهی نسبت به موجودی صحیح است که امکان بعث و زجر داشته باشد ولی شخصیت حقوقی که امکان بعث و زجر نسبت به اوامر و نواهی ندارد، تکلیف کردن او غیرمعقول است.

۲. بحث ما در مورد خطابات شرعیه است که الغای به عرف شده است و لذا ما به عرف مراجعه می‌کنیم و می‌بینیم که اگر چه ممکن است که مقننین و حقوق‌دانان در برخی قوانین اشخاص حقوقی را تکلیف می‌کنند ولی با این حال، مردم این قوانین را عرفی نمی‌دانند. و لذا خطابات که از طرف شارع وارد می‌شود، منصرف از اشخاص حقوقی هستند و بلکه اشخاص حقوقی از آن اطلاقات تخصّصاً خارج هستند.

✓ طبق مبنای دوم که شرکت سهامی صرفاً یک عنوان است و سهامداران همگی به صورت مشاع، مالک اموال و سهام‌ها می‌باشند:

ولذا اشخاص حقیقی و مکلفین به شخصیت حقوقی - مثل دولت - قرض ربوی داده‌اند و لذا هرچند دولت، شخصیت حقوقی است و تکلیفی ندارد ولی قرض دهنده که ربا خوار محسوب می‌شود، اشخاص حقیقی هستند که مشمول خطابات نهی از ربا هستند و در این فرض همه سهامداران، ربا خوار محسوب می‌شوند و مرتکب حرام شده‌اند و حق تصرف در مال زیاده‌ای که به واسطه شرط ضمن قرض به آن‌ها رسیده است، ندارند.

• اشکال: ولی با این حال بحث می‌شود که هرچند از طرف قرض دهنده، قطعاً حرام می‌شود ولی از طرف دولت که شخصیت حقوقی غیرسهامی است، قطعاً حرام نیست زیرا که مکلف نیست و مشمول خطابات نمی‌باشد و همان‌طور که گفته شده دلیلی بر بطلان آن نیز نداریم (مگر استصحاب در شبهه حکمیه) و لذا این قرض برای دولت صحیح است و می‌تواند در آن تصرف کند.

• جواب: اگر یک طرف قرض مشمول ادله نهی از قرض ربوی گردید و قرض ربوی دادن بر شرکت (سهامداران) حرام گردید، لازمه آن بطلان عقد قرض می‌باشد و بطلان یک‌طرفه معنا ندارد بلکه بطلان به معنای این است که این عقد واقع نشده است و معنا ندارد که نسبت به یک طرف عقد واقع شده است و مالک سهام مقروضه شده است و نسبت به یک طرف عقد واقع نشده است و هنوز مالک سهام خودشان هستند!! و لذا وقتی که اثبات شد که این فعل بر قرض دهندگان حرام است و باطل است، هر چند وصف حرمت برای طرف مقابل که شخصیت حقوقی است، حمل نمی‌شود ولی وصف بطلان (که حکم وضعی است) بلاشکال حمل می‌شود. پس در این فرض، این قرض باطل می‌باشد.

فرض چهارم از صورت دوم: قرض دهنده شخصیت حقوقی غیرسهامی و قرض گیرنده شرکت سهامی می‌باشد

مثل این که دولت به ایران خودرو قرض می‌دهد که در این صورت شخصیت حقوقی غیرسهامی (دولت) ربا خوار می‌باشد و شرکت سهامی، ربا می‌دهد.

در این فرض نیز باید بر اساس هر دو مبنا، حکم مساله را مشخص کنیم:

✓ طبق مبنای اول که خود شرکت سهامی مالک اموالش می‌باشد و شرکت سهامی نیز شخصیت حقوقی است: همانند صورت اول می‌باشد که دو شرکت حقوقی به یکدیگر قرض ربوی داده‌اند، و لذا مکلف نمی‌باشد و لذا مشمول خطابات نهی از ربا نمی‌شود، و در مورد حکم وضعی قرض ربوی بین آن‌ها، همان حکم فرض اول از صورت دوم را دارند.

✓ طبق مبنای دوم که شرکت سهامی صرفاً یک عنوان است و سهامداران همگی به صورت مشاع، مالک اموال و سهامها می‌باشند:

در صورت مردم به یک شخصیت حقوقی مثل دولت، ربا می‌دهند و دولت ربا خوار است، در این جا از یک طرف آن چه در ادله تحریم ربا، مسلم است این است که ربا خواری حرام است ولی این خطابات متوجه شخصیت حقوقی که در این فرض ربا خوار است نمی‌شود ولذا باید به بررسی ادله پیردازیم که آیا خطابات نهی از ربا، شامل طرف مقابل ربا نیز می‌شود و پرداخت ربا و دادن سود به شرط زیاده به قرض دهنده، حرام می‌باشد یا خیر؟

• اگر مفاد ادله و اطلاقات ادله تحریم ربا باشد که ربا دادن و ربا گرفتن، هر دو حرام است: ربا دادن قرض گیرنده حرام می‌شود و لذا قرض گرفتن او باطل می‌شود و همان طور که قبلاً گفتیم «بطلان» امری دو طرفی می‌باشد، نه یک طرفه فلذا اصل قرض یا شرط ضمن آن، باطل خواهد بود و بالتبع فروش استقراضی در این فرض نیز باطل است.

• اگر مفاد ادله حرمت ربا این باشد که صرفاً ربا خواری حرام است: در این صورت ربا گرفتن شخصیت حقوقی حرام نمی‌باشد (زیرا که مکلف نیست) و ربا دادن سهامداران، نیز حرام نمی‌باشد (بنا بر فرض) ولذا قرض ربوی باطل نمی‌شود و لذا مشمول عمومات باب معاملات مثل اوفوا بالعقود و... می‌شود فلذا در این فرض، قرض ربوی صحیح و بالتبع فروش استقراضی بلاشکال خواهد بود.

بررسی ادله حرمت ربا دادن

برخی خواسته‌اند با تمسک به اطلاقات ادله تحریم ربا، اثبات نمایند که ربا دادن نیز حرام می‌باشد، ولذا باید به بررسی روایات مدنظر پیردازیم و بررسی نماییم که آیا چنین مفادی دارند یا خیر؟

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ آبَائِهِ عَنِ عَلِيِّ ع قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرِّبَاَ وَ أَكَلَهُ وَ بَاعَهُ وَ مَشْتَرِيَهُ وَ كَاتِبَهُ وَ شَاهِدِيَهُ.

بررسی دلالی:

پیامبر اکرم در این روایت چندین مورد را لعن نموده است: خود ربا، رباخوار، فروشنده ربا، خریدار ربا، نویسنده ربا و دو شاهد بر ربا. مقصود از «بائعه و مشتری» دو شخصی هستند که با یکدیگر معامله ربوی انجام می‌دهند ولذا بایع همان ربا گیرنده است و مشتری همان ربا دهنده است.

به طور مثال وقتی که شخصی یک تن گندم را به صورت نسیه در مقابل دو تن گندم می‌فروشند، در این جا فروشنده (بایع)، رباخوار است و مشتری که خریدار است، ربا دهنده است.

با توجه به این معنا، این روایت دلیل می‌شود که ربا دادن نیز حرام می‌باشد.

ولی در مفاد این روایت و نحوه استدلال به آن دو شبهه وجود دارد:

شبهه اول:

این روایت در خصوص ربای معاملی می‌باشد، زیرا که در ربای قرضی بایع و مشتری وجود ندارد ولذا نمی‌توان از ظاهر این روایت برای

۱ (۳) - في المصدر عمرو بن خالد.

بحث ما استفاده کرد.

مگر این که الغای خصوصیت کنیم از ربای معاملی و بگوییم که بین ربای معاملی و قرضی تفاوتی وجود ندارد، و وقتی ربا دادن حرام شده باشد، دیگر فرقی بین قرض و معامله نیست و در هر دو ربا دادن نیز حرام است؛ و یا این که از این روایت تنقیح مناط نموده و بر اساس آن حکم را به ربای قرضی نیز سرایت بدهیم.

شبهه دوم:

ممکن است که روایت معنای دیگری نیز داشته باشد: ربا گرفتن حرام است، چه شخص خودش ربا و مالی که زیادتر گرفته است بخورد و مصرف نماید یا این که آن زیاد را بفروشد و یا این - که کسی که آن مال زیاد را بخرد یعنی مشتری مال زیاد، همگی ملعون هستند. شبیه این تعبیر در ارتباط با خمس نیز وارد شده است که کسی که خمس را بخرد یا بفروشد، فلان آثار را دارد و جایز نیست ولذا در بحث ما نیز مقصود این است که خود ربا را بفروشد یا بخرد فلذا روایت بر اساس این معنا دلالت بر حرمت ربا دادن نمی کند. و با مطرح شدن این احتمال در معنای روایت، روایت مجمل خواهند شد و دیگر نمی توان بر اساس آن حرمت ربا دادن را اثبات نمود.

بررسی سندی:

سند مرحوم شیخ تا حسین بن سعید، اشکالی ندارد. حسین بن سعید نیز ثقة می باشد. با توجه به این که در تمام روایاتی که «الْحُسَيْنُ بْنُ عَلْوَانَ» با یک واسطه از «زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ» نقل کرده است، «عمرو بن خالد» وجود دارد نه «محمد بن خالد»، می فهمیم که در این جا نیز اشتباه در استنساخ رخ داده است و صحیح همان «عمرو بن خالد» می باشد. حسین بن علوان و محمد بن خالد (که صحیح آن عمرو بن خالد می باشد) محلّ کلام می باشند: مرحوم نجاشی در ترجمه «حسین بن علوان» فرموده است که: الحسين بن علوان الكلبي: مولا هم كوفي عامي و أخوه الحسن يكنى أبا محمد ثقة، روي عن أبي عبد الله عليه السلام و ليس للحسن كتاب و الحسن أخص بنا و أولى روى الحسين عن الأعمش و هشام بن عروة.^۱ اگر عبارت «یکنی أبا محمد ثقة» مربوط به «حسین» باشد، ایشان ثقة خواهند شد و اگر مقصود برادرشان یعنی «حسن» باشد، وثاقت حسین بن علوان اثبات نمی شود. البته با توجه به این که در مقام ترجمه حسین بن علوان بوده است و در قبل تمام ضمائر به حسین بر می گردند، و تمامی اوصاف در توصیف حسین بوده است، این جا نیز مقصود همان «حسین بن علوان» باشد. البته در مقابل نیز گفته اند که اگر مقصود نجاشی، توصیف «حسین» بود، مناسب این بوده که در عبارت «واو» ذکر کند و بگوید: و أخوه الحسن و یکنی أبا محمد ثقة و به همین قرینه مقصود، توصیف «حسن» می باشد. پس تا این جا وثاقت ایشان اثبات نشد، ان شاء الله در جلسه بعد وثاقت ایشان را مفصلاً بررسی می کنیم.

^۱ رجال النجاشي / باب الألف منه / باب الحسن والحسين / ۵۲.